

همبودگی آینده

Agamben, Giorgio

سرشناسه: آگامبن، جورجو، ۱۹۴۳ - م.

عنوان و نام پدیدآور: همبودگی آینده/ جورجو آگامبن؛ ترجمه فواد جراح‌باشی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.

شابک: 978-964-311-854-9

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان به انگلیسی: *The coming community*

یادداشت: عنوان اصلی: *Comunità che viene*

موضوع: اجتماع

موضوع: هستی‌شناسی

موضوع: اخلاق

شناسه افزوده: جراح‌باشی، فواد، ۱۳۵۹ -، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۱۳۴۷ الف/ب۱۰۵

رده‌بندی دیویی: ۳۰۱/۰۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۳۲۷۴۳

همبودگی آینه

جورجو آگامبن

ترجمه فؤاد جراح باشی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Coming Community

Giorgio Agamben

University of Minnesota Press, 1993



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

جورجو آگامبن

همبودگی آینده

ترجمه فؤاد جراح‌باشی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

اسفندماه ۱۳۸۸

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۸۵۴ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 854 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۵۰۰ تومان

فهرست

۷	پیشگفتار مترجم
۱۷	سپاسگزاری مترجم انگلیسی
۱۹	هرسان
۲۳	از برزخ
۲۷	مثال
۳۱	جای - گرفتن
۳۵	<i>Principium individuationis</i>
۴۱	فراغت
۴۵	<i>Maneries</i>
۴۹	اهریمنی
۵۳	بارتلیبی
۵۹	اصلاح ناپذیر
۶۳	اخلاق
۶۷	جوراب‌های دیم

هاله‌ها	۷۱
نام مستعار	۷۵
بدون طبقات	۷۹
خارج	۸۳
همنام‌ها	۸۵
شخینا	۹۳
تییانانمن	۹۹
پیوست: امر اصلاح‌ناپذیر	۱۰۳
یادداشت‌های مترجم انگلیسی	۱۱۹

پیشگفتار مترجم

مفهوم همبودگی در تاریخ اندیشه سیاسی غرب سابقه‌ای طولانی دارد. این مفهوم در زمینه‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی گوناگون به انحاء مختلفی از جمله آرمانشهر افلاطونی، همبودگی مؤمنان صدر مسیحیت، جامعه بی طبقه و... نمود یافته است - نمودی گاه بر پایه نوعی اندیشه فلسفی نیرومند و مضامین انتقادی پیشرو، و گاه آغشته به احساسات نوستالژیک و واپسگرا. لیکن در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و در متن فروپاشی قریب‌الوقوع اتحاد جماهیر شوروی، پایان جنگ سرد و آغاز سیطره امپراتوری فردگرایی نولیبرال، اندیشیدن به همبودگی در هیئت آثار ژان-لوک نانسی، موریس بلاتشو و جورجو آگامبن، مختصات تازه‌ای در اندیشه سیاسی - انتقادی اروپای قاره‌ای یافت. در سطح نظری، یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل تأثیرگذار بر این صورت‌بندی‌های نو، تفسیر هستی‌شناختی مارتین هایدگر از بودن - با^۱ در مقام یکی از ارکان ساختار بنیادین دازاین در هستی و زمان بود. هایدگر در این اثر پاسخ دادن به پرسش از معنای هستی را منوط به شفاف‌سازی و تحلیل هستی آن هستنده‌ای می‌داند که می‌تواند در وهله نخست از معنای هستی خود و سپس از معنای هستی به طور عام پرسش کند. این هستنده یا همان دازاین

1. Mit-sein

پیشاپیش در فضای فهم پیشاهستی شناختی ای به سر می‌برد که واجد ساختار بنیادین در - جهان - بودن است، ساختاری که هر چند کلی پیوسته است، از دیدگاه‌های گوناگون عناصر بر سازنده متفاوتی دارد که یکی از آن‌ها همان بودن - باست. جالب آن که هایدگر در بندی که به بودن - با اختصاص می‌دهد، مفهوم همگنان^۱ را نیز پیش می‌کشد که به واسطه پیوندش با دیالتیک خودی و بیخودی^۲ با یکی از درونمایه‌های اصلی همین اثر آگامبن (نسبت بیخودبودگی با همبودگی) ارتباط می‌یابد.

حال، به لحاظ اهمیت صورت‌بندی نانسی از همبودگی و تأثیر سلبی/ایجابی مستقیم آن بر آگامبن، به بیان رئوس کلی دیدگاه نانسی و توضیح برخی از مفاهیم بنیادین اندیشه او می‌پردازیم.

نانسی در سال ۱۹۸۰، به همراه دوست و همکار فیلسوف خود فیلیپ لاکو - لاباتر، اقدام به تأسیس مؤسسه‌ای کرد که مباحث جاری در آن تأثیر زیادی بر شکل‌گیری اندیشه‌های مستقل هر یک از اعضایش داشت. از میان مهم‌ترین اعضای «مرکز پژوهش فلسفی در باب امر سیاسی» می‌توان به کلود لوفور و آلن بدیو اشاره کرد که هر یک پس از انحلال مرکز در سال ۱۹۸۴ راه خود را در پیش گرفتند. نانسی نیز با انتشار همبودگی غیراجرایی^۳ در سال ۱۹۸۶ نشان داد که تا چه اندازه از فعالیت‌های کوتاه‌مدت این مؤسسه تأثیر پذیرفته است. او در این اثر از طرفی به تعریف ژرژ باتای از کمونیسم و همبودگی و نیز عضویت او در گروه سری *Acéphale* می‌پردازد و از طرف دیگر به صورت‌بندی خاص خود از همبودگی بر اساس اندیشه هایدگر.^۴

1. Das Mann

۲. یا اصیل و ناصیل - نگاه کنید به پانوش ۲، صفحه ۳۲.

3. *The Inoperative Community*

۴. در سال ۱۹۸۸ موريس بلانشو در کتاب همبودگی اقران‌ناپذیر (*The Unavowable*)

کتاب نانسی از پنج مقاله مجزا شکل یافته که مهم‌ترینشان همانی است که نام کتاب را بر خود دارد. او در نخستین صفحات این مقاله به بررسی استلزامات و پیامدهای فروپاشی فرضی اتحاد جماهیر شوروی برای نظریه سیاسی به‌طور عام و برای مفهوم همبودگی به‌طور خاص می‌پردازد. به گمان نانسی، کمونیسم به منزله نوعی رژیم سیاسی یک ویژگی متافیزیکی بنیادین دارد و آن این‌که همه چیز را به تولید، مدیریت و کنترل مؤثر فرومی‌کاهد. بر این اساس، هستندگان انسانی به مثابه تولیدکننده، و مهم‌تر از آن به مثابه تولیدکننده ذات خویش در قالب کارشان، تعریف می‌شوند و همبودگی نیز در سایه این تعریف غایت این روند تولیدی پنداشته می‌شود. آنچه در این تأکید بر مدیریت و کار اجرایی نادیده می‌ماند همان ساحت مازاد یا ازخودفراروندگی برون‌خوشانه^۱ دازاین است، غفلتی که در مقیاس کلان به چیزی منجر می‌گردد که نانسی آن را سرشت تمامیت‌طلب یا درونماندگارانگار^۲ کمونیسم می‌داند:

دقیقاً همین درونماندگارانگاری انسان نسبت به انسان، و او را به‌طور مطلق همچون هستنده‌ای درونماندگار پنداشتن است که راه اندیشیدن به همبودگی را سد می‌کند... قید و بندهای اقتصادی، عملیات تکنولوژیکی، ادغام سیاسی (در قالب یک تن یا یک رهبر) سعی در تحقق بخشیدن به ذات همبودگی در خود انسان‌ها دارند. بدین سان این ذات در آنان به کار گرفته می‌شود و بدین واسطه بدل به کار خویش می‌گردد. این همان چیزی است که ما «تمامیت‌طلبی» یا، به بیانی بهتر، «درونماندگارانگاری» می‌نامیم.

→ *Community*) به برخی اظهارات نانسی در مورد باتای پاسخ گفت و با بسط و تبیین تعریف باتای از همبودگی (تعریفی که آگامبن آن را به صراحت در بند آخر اثر حاضر رد می‌کند) از منظر خاص خود به همبودگی غیر اجرایی و مفاهیمی چون کمونیسم ادبی پرداخت.

1. ekstatic self-transgression

2. immanentist

نانسی به همین سیاق فردگرایی نولیبرال را نیز به نقد می‌کشد. به نزد او، امر فردی صرفاً پسمانده همبودگی‌ای منحل است و در بخش ناپذیری اتم‌گونه‌اش خود را به منزله نتیجه و غایت انتزاعی نوعی اضمحلال نشان می‌دهد. از این رو، امر فردی نیز به مانند همبودگی تمامیت طلب واجد رگه‌ای از درونماندگاری است: درونماندگاری سوژه خودبسنده و منزوی‌ای که در این ایدئولوژی توأمأً نقش خاستگاه و حقیقت غایی را برعهده دارد. در این بین وجه اشتراک گونه‌های متفاوت درونماندگارانی همانا انکار هر گونه تعالی به معنی نوعی خارج برساننده است. در عوض، درونماندگارانی تجسم درونی این تعالی را پیش می‌کشد، یعنی همان چیزی که نانسی آن را، به منزله اصل ادغام کمونی، هم‌یگانگی^۱ می‌خواند. بدین سان دو خصوصیت اساسی درونماندگاری از نظر نانسی «کار» و «هم‌یگانگی» است. به عقیده او، به موازات تبدیل امر سیاسی به مدیریت و قدرت، شکلی از همبودگی سر برمی‌آورد که بر پایه مفهوم تکنولوژیکی - متافیزیکی «اجرایی کردن»، «به عمل درآوردن»، یا «کار» سازمان یافته است. امروزه در عصر جامعه، همبودگی چیزی است سازمان‌پذیر و قابل تولید، موضوعی برای طرح‌ریزی‌های تکنولوژیکی و مدیریت اجرایی، و بدین سان موضوعی برای مدیریت سیاسی. از این روست که هر برنامه سیاسی‌ای در راستای همین مفهوم از کار تدوین می‌شود. از طرف دیگر، همبودگی می‌تواند با تبدیل به یک امر واحد (مثلاً در هیئت یک تن اجتماعی یا یک رهبر) تماماً و به خشونت‌آمیزترین شکل ممکن بازنمای درونماندگار تعالی باشد، که نانسی آن را دومین خصوصیت درونماندگارانی، هم‌یگانگی، خوانده و برای مقاومت در برابر این دو است که مفاهیم

1. communion

همبودگی غیراجرایی^۱ و امر سیاسی را پیش می‌کشد. همبودگی نه بر تعالی هستی‌ای درونماندگار، بلکه بر درونماندگاری تعالی، بر تناهی وجود، مبتنی است، تناهی‌ای که از دید درونماندگار انگراری پوشیده مانده است، تناهی «من و تو (میان ما) - فرمولی که در آن و، نه حاکی از همنشینی،^۲ بل حاکی از عیان‌سازی و گشودگی است». همبودگی با تقرر در این شکاف بر سازنده گشودگی دوسویه دیگر قابل تولید و کارا نیست، بلکه نشان نوعی فقدان را بر خود دارد: فقدان جوهر یا هویت ثابتی که آن را یک‌بار و برای همیشه تعیین بخشد. از این رو ویژگی شاخص همبودگی تناهی‌یا، به بیان دقیق‌تر، فقدان نامتناهی هویتی نامتناهی است، فقدان درونماندگار سازی امری همگانی، آشکارگی هستی همگانی^۳:

همگانی بودن هیچ ربطی به هم‌یگانگی، به ادغام در یک تن، در یک هویت یگانه و نهایی ندارد. هستی همگانی یعنی در هر صورتی، در هر مکان تجربی و ایدئال، فارغ بودن از چنین هویت جوهرینی، یعنی تسهیم این فقدان هویت، که به زبان فلسفی پس از هایدگر یعنی تناهی.

نانسی در راه بازاندیشی مفهوم همبودگی به طریقی متفاوت با صورت‌بندی‌های فردگرایانه، کمونیستی و نوستالژیک (همچون تمایز مشهور تونیس میان Gemeinschaft [همبودگی یا اجتماع] و Gesellschaft [جامعه])، به جای فرد خودبسنده منحل در تمامیتی جمعی، مفهوم تکینگی^۴ یا هستندگان تکین انسانی را پیش می‌کشد. تکینگی از چیزی

۱. در فلسفه معاصر فرانسه، نانسی به همراه بدیو به نسل پس از فیلسوفانی چون دریدا، فوکو و لیونار تعلق دارد و به مانند خود بدیو عمیقاً با مسئله‌ای درگیر است که نسل قبل - به استثنای دلوز - پاسخ مناسبی برای آن نداشت: مسئله عاملیت سیاسی. مفهوم همبودگی غیراجرایی نانسی کوششی است برای مواجهه با خلائتی که دو سال بعد (۱۹۸۸) سوژه وفادار بدیو آن را به خوبی پر کرد.

2. Juxtaposition

3. Being in common

4. singularity

حاصل نمی‌آید، محصول هیچ عملیاتی (نظیر تکین سازی) و پی‌آیند هیچ وضعیتی (همچون آشوبی آغازین) نیست. در عوض، تکینگی‌ها با هم می‌آغازند و در تناهی خویش در فضا یا جهانی شریکند. آن‌ها هیچ هستی مشترکی ندارند، بلکه در هم‌پیدایی^۱ مشترکند. تفاوت هستنده تکین نانسی با درونماندگاری امر فردی در این واقعیت است که امر فردی با تقلید از سوژه خودبسنده مدرن ساخته شده، سوژه‌ای که به گمان نانسی در وجود مونادون خود نه بر سایر افراد متکی است و نه با دیگری مرتبط، نه هم‌پیدا است و نه شریک. در مقابل، تکینگی‌ها «به موجب تسهیم و شراکتی برساخته شده‌اند که آن‌ها را به دیگران تبدیل می‌کند». نانسی می‌نویسد:

هستنده تکین به مثابه نفس تناهی پدیدار می‌گردد: در پایان (یا در آغاز)، در تماس با تن (یا دل) یک هستنده تکین دیگر، در چارچوب همان تکینگی، همواره دیگری، همواره مشترک، همواره گشوده... همبودگی... بدین معنی است که هیچ هستنده تکینی جدا از هستنده تکین دیگر وجود ندارد، و بنابراین در همبودگی، به تعبیری نه چندان مناسب، نوعی جامعه‌گرایی^۲ بنیادین هستی‌شناختی در کار است، نوعی جامعه‌گرایی که در اساس از مضمون بسیط انسان به منزله هستنده‌ای اجتماعی بسی فراتر می‌رود.

این جامعه‌گرایی بنیادین متضمن نوعی هم‌رسانی است بسیار متفاوت با صرف مبادله اطلاعات و پیام‌ها. نانسی در تقابل با نظریه‌های تکنیکی اطلاعات، هم‌رسانی را در سطحی آغازین‌تر قرار می‌دهد: در سطح هم‌پیدایی و تشریک تناهی. هم‌پیدایی هم‌مقوم هستی تکینگی‌ها در مقام هستندگان متناهی است و هم موجب هم‌رسانی آن‌ها، هم‌رسانی‌ای که خود، به منزله واقعیت برسازنده گشودگی بر امری بیرونی، معرف نفس تکینگی است.

1. compearance

2. sociality

امر سیاسی نیز بر این اساس نه دال بر سازماندهی جامعه، بلکه ناظر بر سامان بخشی همبودگی است. تا آنجا که زندگی عمومی به طور کامل در عنصر اجتماعی - تکنیکی نیروها و نیازها منحل نگشته باشد، امر سیاسی را (در برابر سیاست) می توان به مثابه مترادفی برای تسهیم و شراکت همبودگی به کار برد. سیاست شکلی از اندیشه و کنش تکنیکی است که امروزه عموماً از مدیریت اجتماعی نهادی شده، یا آنچه فوکو تکنولوژی های حکومتی می خواند، تشکیل شده و به طور مستقیم با حوزه محاسبات و کارشناسی مرتبط است، آنجا که هر مسئله ای باید به وسیله ابزار اداری رفع گردد. نانسی می نویسد:

امر سیاسی بدین معنی است که همبودگی ای همسانی خویش را ناکارا و غیراجرایی سازد: همبودگی ای که آگاهانه به تجربه تسهیم خود تن می سپارد. امر سیاسی برای دستیابی به چنین دلالتی به اتکا بر آنچه اراده سیاسی خوانده می شود نیازی ندارد، بلکه باید پیشاپیش متعهد به همبودگی باشد، به تن سپاری به تجربه همبودگی به مثابه همسانی.

در این خصوص شباهت نانسی و آگامبن را می توان در تلاش هر دو برای پی ریزی طرحی از همبودگی دانست که بر مبنای همسانی از هر پیش فرض، ذات یا هویت تثبیت شده ای مبرا باشد. اما در این راه آگامبن روشی کاملاً متفاوت برمیگزیند، گزینشی که ناشی از تلقی خاص او از همبودگی، زبان و همسانی است. آگامبن همبودگی را نه صرفاً نوعی عامل مقاومت، بلکه بیش از آن، واجد وجهی رخدادگون (رستگاری بخش) در نظر می گیرد،^۱ و وجهی که حاکی از آیندگی همبودگی

۱. در سال های اخیر این ایده را در آثار نویسندگان نشریه *Tiqqun* (در عرفان قباله به معنی رستگاری) نیز می توان یافت. ده سال بعد از انتشار این کتاب، آگامبن، به هنگام کار بر روی نامه های پولیس قدیس، در مصاحبه ای، از نویسندگان جوانی در فرانسه سخن می گوید که در

در کنار غیراجرایی بودن آن است. او برای تبیین مفهوم همبودگی آینده و مفاهیم برساننده آن، مبنا را فراتر رفتن از تقابل‌های مفهومی‌ای قرار می‌دهد که به طور سنتی سد راه چنین اندیشیدنی هستند. اما این فراترروی نه شباهتی به روایت کلیشه‌ای از دیالکتیک هگلی دارد و نه هیچ ربطی به واسازی دریدایی؛ چرا که قطب تراگذرنده^۱ آگامبنی نه سنتزی است که تضاد تز و آنتی تز را «حفظ - رفع» کند، و نه مبین تلاشی است برای عیان‌سازی سلطه برساننده تضادهای مقوم متافیزیک حضور؛ بل ناحیه‌ای است که در آن تقابل‌های موجود رنگ می‌بازند و تشخیص‌ناپذیر می‌گردند. در چنین ناحیه‌ای است که می‌توان به زبانی دیگر، هم‌سانی‌ای دیگر، توانمندی‌ای دیگر و در نهایت به همبودگی آینده فارغ از هر پیش‌فرضی اندیشید، ناحیه‌ای که در آن یگانه شرط تعلق متقابل تکینگی‌ها همان در - زبان - بودن آن‌ها به مثابه امر همگانی است. از این روست که آگامبن در مقاله «ایده زبان» می‌نویسد:

هیچ همبودگی انسانی راستینی ممکن نیست بر اساس پیش‌فرضی به وجود آید - چه این پیش‌فرض ملتی باشد چه زبانی، یا حتی هم‌سانی پیشینی که هرمنوتیک از آن سخن می‌گوید. آنچه هستندگان انسانی را در میان خویش متحد می‌سازد نه طبیعتی است، نه آوایی و نه محبوس شدن در زبانی دلالنگر، بلکه بصیرتی است به نفس زبان و، از این‌رو، تجربه حد زبان، تجربه نهایت آن. همبودگی راستین تنها می‌تواند همبودگی‌ای باشد از پیش نامفروض.

کتابی که در دست دارید در سال ۱۹۹۰ تحت عنوان *La comunità che*

→ «نشریه‌ای واقعاً مسیحایی،... شدیداً انتقادی و بسیار سیاسی، با طنینی مسیحایی، اما به شیوه‌ای همواره دنیوی (profane)» قلم می‌زنند. بنگرید به:

Rethinking Marxism, vol. 16, no. 2, April 2004.

1. transversal

viene به زبان ایتالیایی منتشر شد و در سال ۱۹۹۳ مایکل هارت^۱ آن را به عنوان *The Coming Community* به انگلیسی برگرداند.

در فارسی بهترین معادل صفت coming در انگلیسی و viene در ایتالیایی (همیشه با فعل venir در فرانسه به معنی آمدن) واژه «آینده» (به سیاق رونده، جهنده، پرنده و...) است. اما community را، که به طور معمول در فارسی به اجتماع برگردانده می‌شود، در کل این اثر به همبودگی ترجمه کرده‌ایم، و این به دلیل استفاده نظری‌ای است که آگامبن از همخانوادگی این مفهوم با مفاهیمی چون communication (همرسانی) و the common (امر همگانی) می‌کند. اگر این واژه‌ها را طبق روال معمول به «اجتماع»، «ارتباط» و «امر مشترک» برمی‌گردانیم، معنای مورد نظر نویسنده را، که از قضا موضوع محوری اثر حاضر است، به طور کلی از دست می‌دادیم، معنایی که در نهایت همانا نشان‌دهنده نسبت زبان و سیاست است.

زیرنویس‌هایی که در متن با شماره مشخص شده‌اند همگی از آن مترجم فارسی هستند. یادداشت‌های مترجم انگلیسی (با علامت *) همانند متن انگلیسی در پایان کتاب آمده‌اند. در این جا باید از دکتر مسعود علیا، که هم در فراهم آوردن شرایط انتشار این اثر و هم در ویرایش آن مرا با کمک‌های بی‌دریغ خود «هم» راه ساختند، صمیمانه تشکر کنم.

منابع پیشگفتار

این متن ترجمه آزاد برگرفته‌هایی است از نوشته‌های زیر:

1. Giorgio Agamben, *Potentialities, Collected Essays in Philosophy*, ed and trans. Daniel Heller-Rozen, Stanford University Press, 1999.

1. Michael Hardt

2. Maurice Blanchot, *The Unavowable Community*, trans. Pierre Joris, Station Hill Press, 1988.
3. Jean-Luc Nancy, *The Inoperative Community*, ed. Peter Connor, University of Minnesota Press, 1991.
4. *The Sense of Philosophy, On Jean-Luc Nancy*, ed-Darren Sheppard et al. Routledge, 1997.
5. Oliver Marchart, *Post-Foundational Political Thought, Political Difference in Nancy, Lefort, Badiou and Laclau*, Edinburgh University Press, 2007.

۶. مارتین هایدگر، هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی، انتشارات ققنوس،

۱۳۸۶.

سپاسگزاری مترجم انگلیسی

مترجم بر خود می‌داند که از برای مَسومی، مایک سالیوان و جورجو آگامبن به خاطر کمک‌های بی‌دریغشان در آماده‌سازی این ترجمه قدردانی کند.

هرسان

هستنده آینده هستنده‌ای هرسان* است. در برشماری مدرسی امور متعالی^۱ (موجود هرسان همانا واحد، حقیقی، خیر یا کامل است – *quodlibet ens est unum, verum, bonum seu perfectum*) واژه‌ای که به‌رغم مشروط ساختن معنی واژه‌های دیگر، در هر کدام نااندیشیده مانده صفت *quodlibet* است. ترجمه مرسوم این واژه به «هرسان»، به معنی «به یکسان، کدامینش مهم نیست»، کاملاً صحیح است، اما واژه مورد نظر در شکل لاتینش بیانگر چیزی است به غایت متضاد: *Quodlibet ens* نه به معنی «هستنده، کدامینش مهم نیست»، بلکه به معنی «هستنده [است] آن‌چنان‌که همواره مهم است». شکل لاتین همواره از پیش دربردارنده ارجاعی به خواست (*libet*) است. هستنده هرسان واجد نسبت اصیلی است با میل.

۱. *transcendentals*: در قرون وسطی اموری چون خیر، واحد، حقیقی، موجود و گاه زیبا را فراتر از یک مقوله خاص می‌دانستند و آن‌ها را به این نام می‌خواندند.

هرسانِ مورد نظر در این جا با تکینگی مرتبط است،^۱ آن هم نه در بی تفاوتی اش نسبت به خاصه‌ای همگانی (نسبت به مفهومی، برای مثال: سرخ بودن، فرانسوی بودن، مسلمان بودن)، بلکه فقط در هستی اش آن چنان که هست. بدین سان تکینگی از آن قیاس دوحدی کاذبی که معرفت را ملزم می‌کرد میان وصف ناپذیری امر جزئی و فهم‌پذیری امر کلی دست به انتخاب زند رهایی یافته است. امر فهم‌پذیر به تعبیر زیبای لوی بن گرشون (گرسونیدس)،^۲ نه کلی است و نه جزئی مندرج در سلسله‌ای، بلکه «تکینگی است تا آن جا که تکینگی هرسان باشد». در این برداشت، چنین و چنان بودن از داشتن این یا آن خاصه، که آن را متعلق به این یا آن مجموعه یا طبقه (سرخ‌ها، فرانسوی‌ها، مسلمان‌ها) می‌شناساند، اعاده می‌گردد - اعاده‌ای نه از برای طبقه‌ای دیگر و نه به خاطر صرف فقدان ژنریک هر نوع تعلق، بلکه برای چنین - بودنش، برای نفس تعلق داشتن. بنابراین، چنین - بودن که پیوسته در شرط تعلق داشتن («Xی وجود دارد چنان‌که به Y تعلق دارد») پنهان مانده و به هیچ وجه محمولی واقعی نیست، خود خویشتن را آشکار می‌سازد: تکینگی‌ای که این چنین آشکار می‌شود هر آن چیزی است که مورد خواست شماست، یعنی چیزی است دوست داشتنی.

۱. شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی هرسانی را جایگزین‌پذیری نامحدود آن دانست. هر هستند‌های به اندازه هر هستندۀ دیگر تکین و، از این رو، به نحو نامحدودی جایگزین‌پذیر است. از طرف دیگر، هر هستندۀ تکین بماهوتکین در بطن هرسان‌بودگی خویش، تماماً فروکاست‌ناپذیر است. به این ترتیب در تکینگی می‌توان گونه‌ای دیالتیک هرسانی / یکتایی را بازشناخت. عامل برسازندۀ این دیالتیک هرسانی است. برای تکینگی‌ها، هرسانی به مثابۀ امر همگانی (زبان) موجب تکینگی و متعاقباً جدایی است؛ و در این جاست که ناحیۀ تشخیص‌ناپذیری اهمیت می‌یابد.

۲. Levi Ben Gershon (Gersonides): خاخام، فیلسوف، ریاضیدان و منجم یهودی-فرانسوی (۱۲۸۸-۱۳۴۴). نگاه کنید به: دن کوهن شریاک، فلسفه یهودی در قرون وسطی، ترجمه علیرضا نقدعلی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳، صص ۲۲۶-۲۳۲.

عشق هیچ‌گاه معطوف به این یا آن خاصهٔ معشوق (بلوند بودن، کوچک بودن، لطیف بودن، چلاق بودن) نیست، اما این خاصه‌ها را نیز به نفع عمومیتی بی‌روح (عشق کلی) به فراموشی نمی‌سپارد: عاشق معشوق را با همهٔ محمول‌هایش، با همه هستی‌اش آن‌چنان که هست، می‌خواهد. عاشق خواهان آن است فقط تا بدان‌جا که چنان باشد - این است بتواره‌پرستی خاص عاشق. پس تکینگی هرسان (آنچه دوست‌داشتنی است) نه هرگز فهم چیزی، این یا آن کیفیت یا ذات، بلکه تنها فهم نوعی فهم‌پذیری است. حرکتی که افلاطون آن را به صورت یادآوری عاشقانه^۱ وصف می‌کند حرکتی است که ابژه را نه به سوی چیزی یا جایی دیگر، بلکه به سوی جای - گرفتن^۲ خاص خودش می‌برد - به سوی ایده‌اش.

1. erotic anamnesis

۲. اصطلاح taking place به معنی روی دادن، اتفاق افتادن، به وقوع پیوستن و نظایر این‌هاست، اما به طور تحت‌اللفظی می‌توان آن را به جای چیز یا کسی را گرفتن و مکانی را از آن خود ساختن ترجمه کرد. در این اثر، بر اساس تعریفی که آگامبن از این اصطلاح به دست می‌دهد، آن را همواره به‌طور تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌ایم، هر چند که باید ترکیب این دو معنی (روی دادن در جا یا مکانی) را نیز مد نظر داشت.

از برزخ

تکینگی‌های هر سان از کجا می‌آیند؟ قلمروشان کجاست؟ پی‌جویی‌های سن توماس در باب برزخ حاوی عناصر پاسخی به این پرسش‌هاست. به گفته سن توماس، کیفر کودکان تعمیدنیاخته‌ای که بدون هیچ گناهی بجز گناه نخستین می‌میرند محال است کیفری سخت و دردناک همچون دوزخ باشد، بلکه صرفاً کیفری است از نوع محرومیت که بر فقدان جاودانه رؤیت خداوند مبتنی است. ساکنان برزخ، برخلاف لعنت‌شدگان، از این فقدان دچار رنج نمی‌شوند: آنان از آن‌جا که تنها واجد معرفتی طبیعی هستند و نه معرفت فراطبیعی – که به هنگام غسل تعمید در ما نهاده شده – نمی‌دانند که از این خیر اعلی محروم گشته‌اند، یا، اگر هم بدانند (آن‌گونه که دیگرانی مدعی هستند)، بیش‌تر از شخص معقولی که از ناتوانی‌اش در پرواز آزرده است رنج نخواهند کشید. اگر قرار بر عذاب کشیدن آن‌ها باشد، این عذاب همانا عذاب مجازاتی است که نمی‌توانند آن را برطرف کنند، و بدین سان عذابشان آن‌ها را، همچون لعنت‌شدگان، به وادی ناامیدی رهنمون می‌سازد. این عادلانه نخواهد بود. به علاوه، بدن آنان،

همچون بدن آمرزیدگان، قادر به تأثیرپذیری نیست؛ آن‌ها فاقد حس و حساسیتند. اما این فقط برحسب فعل عدالت الهی صادق است؛ آن‌ها از هر جهت دیگری از کمال طبیعی خود کاملاً لذت می‌برند.

بدین سان بزرگ‌ترین کیفر – فقدان رؤیت خداوند – به لذتی طبیعی تبدیل می‌گردد: آنان، به نحو چاره‌ناپذیری گمگشته، و بدون درد و عذاب در وانهادگی الهی به سر می‌برند. خداوند آنان را فراموش نکرده، بلکه آن‌ها هستند که همواره از پیش خدا را به فراموشی سپرده‌اند؛ و در برابر فراموشکاری آنان، نسیان خداوند ناتوان است. این هستندگان ناآرام، همچون نامه‌های بدون گیرنده، بی سرنوشت می‌مانند. نه آمرزیده چون برگزیدگان، نه ناامید چون لعنت‌شدگان، آنان آکنده‌اند از لذتی بی‌هیچ مفری.

این طبیعت برزخ، همان راز جهان روبرت والزر^۱ است. آفریده‌های او به نحو اصلاح‌ناپذیری گیج و سرگردانند، اما در جهانی ورای فنا و رستگاری: بطلان آنان، که بسیار بدان مفتخرند، عمدتاً نوعی بی‌اعتنایی است نسبت به رستگاری – ریشه‌ای‌ترین اعتراضی که تاکنون علیه خود ایده نجات صورت پذیرفته. زندگی حقیقتاً نجات‌ناپذیر زندگی‌ای است که در آن هیچ چیزی برای نجات وجود ندارد، و در برابر آن ماشین الهیاتی قدرتمند oiconomia [تدبیر منزل] مسیحی به گِل می‌نشیند. این است چیزی که به آمیزه غریب فرومایگی و تواضع، بی‌ملاحظگی کاریکاتوروار و وقت‌شناسی و سواسی، که مشخصه شخصیت‌های والزر است، می‌انجامد؛ چیزی که همچنین سبب ابهام و پیچیدگی آن‌هاست، و از این روست که به

۱. Robert Walser: نویسنده سوئیسی (۱۸۷۸-۱۹۵۶). آثار خود را به زبان آلمانی می‌نوشت و تأثیر عمیقی بر کافکا و بنیامین نهاد. در این اثر می‌توان قطعه‌ای از او یافت: روبرت والزر، یورگن بکر، و...، داستانک‌ها، ترجمه ناصر غیائی، نشر ثالث، ۱۳۸۸.

نظر می‌رسد هر رابطه‌ای با آنان همواره در آستانهٔ منتهی شدن به بستر است: این نه hubris [نخوتی] است مشرکانه و نه جینی حیوانی، بلکه صرفاً بی‌حساسیتی برزخ است نسبت به عدالت الهی.

همچون مجرم رهایی یافته در مستعمرهٔ مجازات کافکا، که از ویرانی دستگاهی که قرار بود او را اعدام کند جان سالم به در برده است، این هستندگان نیز جهان‌گناه و عدالت را پشت سر نهاده‌اند: نوری که بر آنان می‌بارد همان روشنایی جبران‌ناپذیر سپیده‌دمی است که از پس novissima dies [آخرین روز] داوری سر می‌زند. اما زندگی‌ای که پس از آخرین روز بر زمین آغاز می‌شود صرفاً زندگی بشری است.

مثال

آنتی‌نومی امر فردی و امر کلی ریشه در زبان دارد. واژه «درخت» تا آنجا که به جای درخت‌های تکمین بیان‌ناپذیر، دلالت کلی مناسب را قرار می‌دهد، همه درخت‌ها را به نحوی بی‌تفاوت مشخص می‌کند (terminus supponit significatum pro re). به عبارت دیگر، تکینگی‌ها را به اعضای طبقه‌ای تبدیل می‌کند که معنایش به واسطه خاصه‌ای همگانی (شرط تعلق یا عضویت^۱) تعریف شده است. اقبال نظریه مجموعه‌ها در منطق جدید نیز از این فاکت برآمده که تعریف مجموعه صرفاً تعریف معنی‌زبانی^۱ است. شمول ابژه‌های تکمین متمایز (m) در یک کل (M) چیزی نیست بجز نام. در این جاست منشأ پارادوکس‌های ناگشودنی طبقات، که هیچ «نظریه بی‌ارزشی در باره انواع» نمی‌تواند مدعی حل آن‌ها باشد.^۲

1. linguistic meaning

۲. اشاره است به پارادوکس‌هایی که راسل تحت عنوان پارادوکس‌های طبقات (paradoxes of classes) در آثار فرگه کشف کرد و برای حل آن‌ها نظریه انواع (theory of types) را پیش نهاد. عبارت «نظریه بی‌ارزشی در باره انواع» نیز واکنش ویتگنشتاین به این نظریه بود.

این پارادوکس‌ها در واقع معرف جایگاه هستی‌زبانی هستند. هستی‌زبانی طبقه‌ای است که هم به خود تعلق دارد هم ندارد، و طبقه همه طبقاتی که به خود تعلق ندارند زبان است. هستی‌زبانی (خوانده - شدن) مجموعه‌ای (مثلاً درخت‌ها) است که در عین حال تکینگی‌ای (آن درخت، درختی، این درخت) هم باشد؛ و وساطت معنا، که با نماد نشان داده می‌شود، نیز به هیچ وجه نمی‌تواند شکافی را پر کند که در آن فقط حرف تعریف آزادانه جایجا می‌شود.^۱

مدت‌هاست که با مفهومی آشناییم که از آنتی‌نومی امر جزئی و امر کلی می‌گریزد: مثال. مشخصه اصلی مثال، در هر زمینه‌ای که به کار رود، این فاکت است که همه موارد نوع خود را دربرمی‌گیرد، و در عین حال یکی از آنان نیز هست. مثال تکینگی‌ای است در میان سایرین که با وجود این، نماینده هر یک است و در خدمت کل.^۲ در واقع، هر مثال، از طرفی یک مورد جزئی واقعی تلقی می‌گردد؛ ولی از طرف دیگر معلوم می‌شود که نمی‌تواند در جزئیت خود به کار آید. مثال نه جزئی است و نه کلی، بلکه ابژه‌ای است تکین که تنها خودش را می‌نمایاند، ابژه‌ای که تکینگی خویش را نمایش می‌دهد. باروری مترادف یونانی لفظ مثال از این‌جاست: *para-deigma*، یعنی آنچه در کنار نشان داده می‌شود (همچون مترادف آلمانی آن *Bei-spiel*، یعنی آنچه در کنار نمایش داده می‌شود). بنابراین، مکان مناسب مثال همواره در جوار خودش است، در فضایی تهی که

۱. منظور حروف تعریف *the* و *a* و واژه *this* (آن، ...، این) و جایجایی آنهاست در مثال بالا.

۲. هر تکینگی‌ای از آن‌جا که چیزی جز این یا آن تکینگی نیست، شبیه موند لایب‌نیتس است، بدین معنی که از یک سو تکینگی‌ای است هرسان، و از دیگر سو بازنمای کل. به این اعتبار، موندشناسی لایب‌نیتس را می‌توان فلسفه مثال یا نظریه‌ای در باب تکینگی هرسان دانست.

زندگی تعریف‌ناپذیر و فراموش‌ناشدنی‌اش در آن می‌بالد. این زندگی، حیاتی است منحصرراً زبانی. فقط زندگی درون واژه تعریف‌ناپذیر است و فراموش‌ناشدنی. هستی مثالین هستی‌ای منحصرراً زبانی است. مثالین آن چیزی است که با هیچ خاصه‌ای بجز خوانده - شدن تعریف نمی‌شود. این نه سرخ - بودن، بلکه سرخ - خوانده - شدن؛ نه ژاکوب - بودن، بلکه ژاکوب - خوانده - شدن است که مثال را تعریف می‌کند. ابهام مثال از این جا برمی‌آید، درست آن‌گاه که کسی تصمیم گرفته آن را واقعاً جدی تلقی کند. افزون بر این، خوانده - شدن - ویژگی‌ای که همه متعلقات ممکن (ایتالیایی - سگ - کمونیست - خوانده - شدن) را بنا می‌نهد - نیز آن چیزی است که می‌تواند همه آن‌ها را به طور ریشه‌ای به محاق تردید باز افکند. همگانی‌ترین امری است که هر همبودگی واقعی را برمی‌چیند. ضعفِ ظرفیت تام^۱ هستند هراسان هم از این جا نشئت می‌گیرد. این نه بی‌اعتنایی است، نه بی‌قیدی و نه تسلیم. این تکینگی‌های ناب، بی‌آن که به وسیله هیچ خاصه همگانی یا هیچ هویتی همبسته شوند، صرفاً در فضای تهی مثال هم‌رسانی می‌کنند^۲. آنان به منظور تصاحب^۳ نفس تعلق، نشان‌ع، از هر هویتی محروم شده‌اند^۴. شیادان یا فریبکاران، دستیاران یا لودگان - اینانند مثال‌های بارز همبودگی آینده.

۱. omnivalence: این اصطلاح ترکیبی است از دو واژه omni (همه، تام، مطلق،...) و valence (ظرفیت و توان اتم‌ها در پذیرش یکدیگر برای تشکیل مولکول‌ها در علم شیمی) و در این جا با اطلاق به هستند هراسان به ظرفیت تام آن در پذیرش متعلقات گوناگون اشاره دارد.

2. communicate

3. appropriate

4. expropriated

